

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: پل کریک رابرتس
برگردان از: آمادور نویدی
۱۷ اگست ۲۰۱۶

بازاندیشی جنگ سرد و نوع جدید آن



جنگ سرد جدید کار عده انگشت شماری از نومحافظه کاران افراطی است که معتقدند تاریخ امریکا را انتخاب کرده تا با قدرت هژمونیک همه جهان را اداره کنند. برخی از این نومحافظه کاران پسران تروتسکیست های سابق هستند و همان مفهوم رمانتیک انقلاب جهانی را دارند، تنها این بار این یک «سرمایه داری دمکراتیک» است و نه کمونیست... جنگ سرد اختراع واشنگتن بود. جنگ سرد کار برادران دالس بود. آلن دالس رئیس سیا بود، و جان فوستر دالس وزیر امور خارجه، موقعیتهائی که برای مدت های طولانی حفظ کردند. برادرها منافع پوشانده ای در جنگ سرد داشتند. آنها از جنگ سرد برای حفظ منافع مشتریان شرکت حقوقی خود استفاده کردند، و از آن برای افزایش قدرت و بودجه های مرتبط با موقعیت های بالای خود در دولت بهره برداری کردند... جنگ سرد بیفایده بود، به جز برای منافع برادران دالس و آنهایی که در مجتمع نظامی / امنیتی بودند. دولت اتحاد جماهیر شوروی، خلاف دولت امروز امریکا، هیچ اشتیاقی برای هژمونی جهانی نداشت. ستالین «سوسیالیسم در یک کشور» را اعلام کرده بود و تروتسکیست ها، و هواداران انقلاب جهانی را پاکسازی کرد. کمونیسم در چین و اروپای شرقی تولیدات کمونیسم بین الملل شوروی نبودند.

مائو آدم خود خودش بود، و اتحاد جماهیر شوروی، با ارتش سرخ نازی ها را از اروپای شرقی راند تا به عنوان سپری علیه غرب متخاصم باشد... زمانی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، ناتو هدف خود را از دست داد. با این حال، بسیاری فرصتهای شغلی، بودجه ها، و سودهای تسلیحاتی وابسته به ناتو هستند. نومحافظه کاران ناتو را به عنوان پوشش سیاسی و یک نیروی نظامی کمکی برای جاه طلبی های هژمونیک خود صادره کرده اند. هدف امروز ناتو آنست تا تمام اروپا را در جنایات جنگی و اشنگتن گرفتار کند. از آنجائی که همه گناهکارند، دولتهای اروپائی نمی توانند به اشنگتن حمله کنند و امریکائی ها را به جنایات جنگی محکوم سازند.



پل کریک رابرتس

جنگ سرد در دوران ریاست ترومن شروع شد و در طول دولت های آیزنهاور، کندی، جانسون، نیکسون، فورد، و کارتر ادامه داشت و در دوره دوم ریگان زمانی پایان یافت که ریگان و گوربچف به توافق رسیدند که جنگ خطرناک، پرهزینه و بیهوده است.

توقف جنگ سرد زیاد طول نکشید - فقط از پایان دوره دوم ریگان و چهار سال دوره جورج اچ. دبلیو بوش (بوش پدر) بود. در دهه ۱۹۹۰ رئیس جمهور بیل کلینتن با زیرپا گذاشتن وعده آمریکا در عدم گسترش ناتو به اروپای شرقی، جنگ سرد را دوباره شروع کرد. جورج دبلیو بوش (بوش پسر) با خروج آمریکا از پیمان ضد راکتی بالستیک به جنگ روحی تازه داد، و اوباما با لفاظی های غیرمسئولانه و با قرار دادن راکت های امریکائی در مرز روسیه و سرنگونی دولت اوکراین جنگ را گرمتر کرده است.

جنگ سرد اختراع و اشنگتن بود. جنگ سرد کار برادران دالس بود. آلن دالس رئیس سیا بود، و جان فوستر دالس وزیر امور خارجه، موقعیتهائی که برای مدت های طولانی حفظ کردند. برادرها منافع پوشانده ای در جنگ سرد داشتند. آنها از جنگ سرد برای حفظ منافع مشتریان شرکت حقوقی خود استفاده کردند، و از آن برای افزایش قدرت و بودجه های مرتبط با موقعیت های بالای خود در دولت بهره برداری کردند. این بسیار هیجان انگیزترست که در زمانهای خطرناک مسؤول سیاست خارجی و فعالیت های پنهانی بود.

هر زمان که یک دولت دمکراتیک اصلاح طلب در امریکای لاتین به قدرت می رسید، برادران دالس آن را به عنوان تهدیدی برای دارائی های مشتریان شرکت حقوقی مستقر در آن کشور می دیدند. این دارائی ها، برخی اوقات با رشوه به دولتهای غیردمکراتیک به دست می آمد، که منابع و ثروت کشور را به دست امریکائی ها معطوف می کرد، و این راهی بود که برادران دالس می خواستند حفظ کنند. دولتهای اصلاح طلب، مارکسیست و یا کمونیست اعلام می شدند، و سیا و وزارت امور خارجه با هم کار می کردند تا آن را سرنگون سازند و یک دیکتاتور را به قدرت برسانند که تابع دستورات و اشنگتن باشد.

جنگ سرد بیفایده بود، به جز برای منافع برادران دالس و آنهانی که در مجتمع نظامی / امنیتی بودند. دولت اتحاد جماهیر شوروی، خلاف دولت امروز آمریکا، هیچ اشتیاقی برای هژمونی جهانی نداشت. ستالین «سوسیالیسم در یک کشور» را اعلام کرده بود و تروتسکیست ها، و هواداران انقلاب جهانی را پاکسازی کرد. کمونیسم در چین و اروپای شرقی تولیدات کمونیسم بین الملل شوروی نبودند. مانو آدم خود خودش بود و اتحاد جماهیر شوروی، با ارتش سرخ نازی ها را از اروپای شرقی راند تا به عنوان سپری علیه غرب متخاصم باشد.

در آن روزها «ترس از سرخ» مانند «ترس از تروریست مسلمان» امروز مورد استفاده قرار گرفت - تا مردم را به زور، بدون بحث و یا این که درک کنند، با دستور کار خود همراه سازند. برای مثال، جنگ پرهزینه ویتنام را در نظر بگیرید. هوشی مین یک ضد استعمارگر بود که یک جنبش ناسیونالیستی را رهبری می کرد. او عامل کمونیسم بین الملل نبود، اما جان فوستر دالس از او یک عامل کمونیسم بین الملل ساخت و گفت که هوشی مین باید متوقف شود در غیر اینصورت با این «تئوری دومینو» تمام جنوب شرقی آسیا به دست کمونیسم می افتد. ویتنام جنگ را برد و تجاوزی را که دالس علیه جنوب شرقی آسیا پیشبینی کرده بود، به وقوع نپیوست.

هوشی مین برای حمایت علیه قدرت استعماری فرانسه که بر هندوچین حکومت می کرد، از دولت امریکا تقاضای کمک کرد. امریکا این تقاضا را رد کرد و هوشی مین به سوی روسیه (شوروی) رفت. اگر امریکا بسادگی به دولت فرانسه گفته بود که دوران استعمار به سر آمده و فرانسه باید هندوچین را تخلیه کند، از فاجعه جنگ ویتنام جلوگیری می شد. اما امریکا برای خدمت به منافع گروه ها بهانه تهدیدات را اختراع کرد که در آن زمان مانند اکنون به لولویی تبدیل شده است، و واشنگتن، در همراهی با بسیاری دیگر، قربانی هیولای خیالی خود شد.

در حالی که هیچ خطری از سوی ارتش سرخ متوجه اروپای غربی نبود، ایجاد ناتو غیرضروری بود. دولت اتحاد جماهیر شوروی به اندازه کافی مشکل داشت که اروپای شرقی را با جمعیت شورشی اش اشغال کند. اتحاد جماهیر شوروی با قیام هائی در المان شرقی در سال ۱۹۵۳، لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، و از خود حزب کمونیست در چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ مواجه شده بود. اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی دوم جمعیت بسیار زیادی را از دست داده بود و برای بازسازی پساجنگ نیاز به نیروی انسانی باقیمانده خود داشت. این فراتر از توانائی اتحاد جماهیر شوروی بود که علاوه بر اروپای شرقی، اروپای غربی را اشغال کند. در دوران پساجنگ احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه قوی بودند، و ستالین زمینه هائی برای امید داشت که یک دولت کمونیستی در فرانسه و یا ایتالیا بتواند منجر به فروپاشی امپراتوری اروپائی واشنگتن گردد. اما با اجرای عملیات گلاادیو این امید نقش بر آب شد.

به این دلیل ما جنگ سرد داشتیم که در خدمت برادران دالس، قدرت و سود متجمع امنیتی/نظامی بود. هیچ دلیل دیگری برای جنگ سرد وجود نداشت.

جنگ سرد جدید حتی از جنگ سرد اولی بیفایده ترست. روسیه با غرب همکاری می کرد و اقتصاد روسیه به عنوان تأمین کننده مواد خام در غرب ادغام شده بود. سیاست اقتصادی نئولیبرال که واشنگتن دولت روسیه را متقاعد به انجام آن کرده بود، برای حفظ اقتصاد روسیه در نقش عرضه کننده مواد خام به غرب طراحی شده بود. روسیه هیچ جاه طلبی ارضی نداشت و خیلی کم برای ارتش خود هزینه کرد.

جنگ سرد جدید کار عده انگشت شماری از نومحافظه کاران افراطی است که معتقدند، تاریخ امریکا را انتخاب کرده تا با قدرت هژمونیک همه جهان را اداره کنند. برخی از این نومحافظه کاران پسران تروتسکیست های سابق هستند و همان مفهوم رماتیک انقلاب جهانی را دارند، تنها این بار این یک «سرمایه داری دمکراتیک» است و نه کمونیست.

جنگ سرد جدید به مراتب خطرناکتر از جنگ سرد قدیمی است، به این دلیل که آموزه های جنگ مربوط به قدرتهای هسته ای تغییر یافته اند. عملکرد سلاحهای هسته ای دیگر تلافی جویانه نیست. انهدام قطعی متقابل تضمینی بود که از سلاح ها استفاده نشود. در دکنترین جنگ هسته ای جدید، سلاحها در زدن ضربه اول در حمله هسته ای پیشگیرانه پیشرفت کرده اند. ابتداء واشنگتن این گام را برداشت، و روسیه و چین را مجبور به متابعت کرد.

جنگ سرد جدید برای دلیل دوم (به مراتب) خطرناکتر است. در طول اولین جنگ سرد رؤسای جمهور امریکا بر کاهش تنش ها بین قدرتهای هسته ای متمرکز بودند. اما رژیم های کلینتن، جرج دبلیو بوش، و اوباما به طور چشمگیری تنش ها را افزایش داده اند. ویلیام پرری، وزیر دفاع در رژیم کلینتن، اخیراً درباره شروع خطر هسته ای صحبت کرد که از طریق هشدار غلط ناشی از چیزهایی مانند قطعات ابزارهای معیوب کامپیوتر است. خوسبختانه، زمانی که چنین مواردی در گذشته پیش می آمد، عدم وجود تنش در روابط بین قدرتهای هسته ای باعث می شد که مقامات در هر دو طرف به هشدار غلط اعتماد نکنند. امروز، با این حال، با اتهامات دائمی که متکی به حمله روس ها است، از پوتین به عنوان «هیتلر جدید» دیوسازی کرده اند، و نیروهای نظامی ناتو و امریکا در مرزهای روسیه تقویت شده اند، یک هشدار غلط قابل قبول می شود.

زمانی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، ناتو هدف خود را از دست داد. با این حال، بسیاری فرصتهای شغلی، بودجه ها، و سوده های تسلیحاتی وابسته به ناتو هستند. نومحافظه کاران ناتو را به عنوان پوشش سیاسی و یک نیروی نظامی کمکی برای جاه طلبی های هژمونیک خود مصادره کرده اند. هدف امروز ناتو آنست تا تمام اروپا را در جنایات جنگی واشنگتن گرفتار کند. از آنجائی که همه گناهکارند، دولت های اروپائی نمی توانند به واشنگتن حمله کنند و امریکائی ها را به جنایات جنگی محکوم سازند. صداهای دیگر خیلی ضعیفند تا مؤثر واقع شوند. علی رغم جنایات علیه بشریت، غرب هنوز موقعیت خود را به عنوان «نوری در جهان»، مدافع حقیقت، عدالت، حقوق بشر، دموکراسی، و آزادی فردی حفظ می کند. این شهرت علی رغم تخریب منشور حقوق و سرکوب دولت پولیسی همچنان ادامه دارد.

غرب نماینده ارزش هائی نیست که جهان شست و شو شده مغزی به ارتباط آن به غرب باور دارد. برای مثال، نیازی نبود که با سلاحهای اتمی به شهرهای غیرنظامی جاپانی حمله شود. جاپان تلاش می کرد که تسلیم شود و تنها در برابر خواست تسلیم بی قید و شرط امریکا ایستاد تا جان امپراتور را برای جنایات جنگی که هیچ کنترل سیاسی بر آن نداشت، از اعدام نجات دهد. مانند پادشاه بریتانیای امروز، امپراتور هیچ قدرت سیاسی نداشت و نمادی از وحدت ملی بود. رهبران جنگی جاپان از آن می ترسیدند که اگر امپراتور، نماد وحدت، برداشته شود، وحدت جاپانی ها منحل می شود. البته، امریکائی ها خیلی احمق بودند که موقعیت را درک کنند، و بنابراین، ترومن حقیر، که در تمام عمرش به عنوان یک فرد خیالی قدری می کرد، با پرتاب بمب از قدرت خود تجلیل کرد.

بمب های هسته ای که بر روی جاپان پرتاب شدند بسیار قدرتمند بودند. با این حال، بمب های هیدروژنی که جایگزین آنها شده اند به مراتب قویترند. استفاده از چنین سلاحهایی مغایر زندگی بر روی زمین اند.

دونالد ترامپ تنها چیز امیدوارکننده را در مبارزات انتخاباتی گفته است. او ناتو و ارکست جنگ با روسیه را زیرسؤال برد. ما نمی دانیم که می توانیم به او اعتماد کنیم و یا دولت او از دستوراتش پیروی می کند. اما ما میدانیم که هیلری کلینتن یک جنگ طلب، عامل نومحافظه کاران، مجتمع نظامی/امنیتی، لابی اسرائیل، بانک هائی که بیش از حد بزرگند که ورشکست شوند، وال استریت، و هر منافع خارجی ست که مگا میلیون دالر به بنیاد کلینتن کمک مالی کند و یا برای هر سخنرانی دویست و پنجاه هزار دالر پول بپردازد.

هیلاری اعلام کرد که رئیس جمهور روسیه تهدید نهانی – «هیتلر جدید» ست.

آیا روشنتر از این ممکن ست؟ رأی دادن به هیلری رأی دادن به جنگ ست. علی رغم تمام این حقایق آشکار، رسانه های امریکا، متحد شده اند، که هر چه در قدرت خود دارند انجام بدهند تا ترامپ را زمین بزنند و هیلری را انتخاب کنند.

این درباره نکاوت «تک قدرت»، «تنها ابرقدرت جهان»، این «مردم ضروری»، و این «ملت استثنائی» به ما چه می گوید؟ این به ما می گوید که آنها مانند کثافت لال هستند. امریکائی ها تهدیدات خیالی و نه واقعی را می بینند، موجوداتی ماتریکس (ماتریس) هستند که توسط مبلغان خود خودشان خلق شده اند.

روس ها و چینی ها مردمی را می بینند که بیش از حد شست و شوی مغزی شده اند و در هرگونه حمایت از صلح ناآگاهند. آنها متوجه وقوع جنگ شده و برای آن آماده اند.

درباره نویسنده:

داکتر پل کریک رابرتس، معاون وزیر خزانه داری برای سیاست اقتصادی و همکار سردبیر ژورنال وال استریت بود. او مقاله نویس هفته نامه بیزنس، خدمات اخباری هاوارد اسکریپس، و از مؤسسان سندیکا بود. او دارای چندین مقام دانشگاهی است. مقالات اینترنتی او در سراسر جهان هواداران زیادی دارد. آخرین کتاب های او انحلال اقتصادی غرب و چگونه امریکا شکست خورد، و تهدید نو محافظه کاران بر نظم جهانی می باشد.

برگرداننده شده از:

[Rethinking The Cold War By Paul Craig Roberts](http://www.informationclearinghouse.info/article45284.htm)

www.informationclearinghouse.info/article45284.htm